

جستارهای مبین (نشریه الکترونیکی مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین)

ISSN 2345-2382

سال چهارم، جستار شماره ۳۹؛ انتشار ۱۹/۴/۱۳۹۵

اقتصاد نهادی توسعه: برخی بازتاب‌های عمومی (نویسنده پرانا باردهان)

مترجم: حامد جهان‌شاهی
پژوهشگر مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

مشخصات کتاب‌شناختی این اثر:

باردهان، پرانا (۱۳۹۵). اقتصاد نهادی توسعه: برخی بازتاب‌های عمومی، جستارهای مبین (نشریه الکترونیکی مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین)، سال چهارم، جستار شماره ۳۹. نشانی دسترسی اینترنتی: <http://jostar.mrsi.ir/Vol.4/jostar39.pdf>

مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

<http://www.mrsi.ir>

Email: info@mrsi.ir

نشریه الکترونیکی «جستارهای مبین»، به‌طور خاص برای انتشار بخشی از تأملات و تحقیقات پژوهشگران رویکرد «توسعه‌تعالی‌بخش» انتشار می‌یابد؛ ولی موضوع عام این نشریه «مسئله توسعه» است؛ و آثار تألیفی و ترجمه‌ای که با رویکردهای مختلف در موضوع توسعه به نگارش درآمده‌اند نیز در آن منتشر می‌شود. برای دسترسی به مقالات نشریه الکترونیکی «جستارهای مبین» به سایت این نشریه مراجعه کنید.

<http://www.jostar.mrsi.ir>

Email: jostar@mrsi.ir

مؤسسه مطالعات و تحقیقات مبین

«جستارهای مبین»؛ سال چهارم، جستار شماره ۳۹

تاریخ انتشار: ۱۳۹۵/۴/۱۹

ISSN 2345-2382

اقتصاد نهادی توسعه: برخی بازتاب‌های عمومی

نویسنده: پراناب باردهان

مترجم: حامد جهانشاهی

این نوشته، ترجمه فصل اول از کتاب «اقتصاد خرد نهادی توسعه» است که در سال ۲۰۱۰ از سوی انتشارات MIT به صورت مجموعه‌ای از مقالات منتشر شد. پراناب باردهان استاد بازنشسته دانشگاه کالیفرنیا در این مقاله به طور عمده در رابطه با اهمیت عمومی نهادها، نقش تعارض‌های توزیعی و فرآیندهای تغییر (عدم تغییر) نهادی بحث می‌کند. او استدلال می‌کند که ادبیات جدید اقتصاد نهادی توسعه، ادبیات نهادی اقتصاد خرد در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ را نادیده گرفته و با غفلت از سایر نهادهای مهم در فرآیند توسعه به ویژه غفلت از نهادهای مشارکتی و هماهنگ کننده، شیفته تأثیر کلان نهادهای تضمین‌کننده حقوق مالکیت شده است. او معتقد است که مشکل اصلی ماندگاری نهادهای ناکارآمد بیش از آنکه مربوط به مشکل تضمین سیاسی حاکمان باشد، مربوط به تعارض‌های توزیعی است.

بخش اول

مانند اختلاف در جغرافیا، فرهنگ و تاریخ نیز گاه از طریق تفاوت‌های نهادی عمل می‌کنند. به دلیل آنکه «اقتصاد نهادی توسعه» مبحث گسترده‌ای است، خود را در این مقاله به زیرمجموعه‌ای از مسائل نهادی محدود می‌سازم، درحالی‌که این محدوده را نسبت به سایر فصل‌های این کتاب در قالب طیف گسترده‌تری ارائه خواهم کرد.

«اقتصاد نهادی» این روزها آن‌گونه که باید، مبحثی پررونق در توسعه به حساب می‌آید، زیرا تمایز عمده میان اقتصاد کشورهای فقیر و ثروتمند به نحوی قابل استدلال ناشی از چهارچوب‌های نهادی متفاوتی است که آشکارا یا به طور ضمنی در فهم و تحلیل اقتصاد کشورها مورد استفاده قرار می‌گیرند، تا آنجا که تفاوت‌های قابل توجه دیگر



مارکسیستی (به‌عنوان گفتمان اصلی دربارهٔ اینکه چگونه نهادهای اقتصادی به‌واسطهٔ فناوری شکل می‌گیرند و به وسیلهٔ کنش جمعی تغییر می‌کنند) و نهادگرایان امریکایی (مانند ویبلن^۳) در اوایل قرن بیستم رهنمون می‌سازد. در زمینهٔ اقتصاد توسعه نیز این روزها اکثر مباحث نهادی با نورث^۴ آغاز و سپس به سمت ادبیات تجربی قیاس بین‌کشوری^۵ منتقل می‌شود که پُر استنادترین افراد در این حوزه آسم اغلو^۶، جانسون^۶ و رایبسون^۷ (۲۰۰۱) هستند. حافظهٔ تخصصی^۸ یا محدودهٔ توجه^۹ در اقتصاد [به معنای دورهٔ زمانی پیشتازی افراد در موضوعی خاص] همواره نسبتاً کوتاه است، اما در این مورد بسیار قابل ملاحظه است، به‌طوری‌که قطعاً نورث حداقل تا دوده در تحلیل اقتصادی معتبر نسبت به ترتیبات نهادی در کشورهای در حال توسعه پیشرو بود. این مباحث با تألیفات در رابطه با مزارعه^{۱۰} شروع و با بسط تحلیل نهادها در موضوعاتی از قبیل زمین‌های روستایی، نیروی کار، اعتبار، بیمه و برخی بازارهای پیوستهٔ عمومی^{۱۱} دنبال شد. تا پایان دههٔ ۱۹۸۰ یا اوایل ۱۹۹۰ دو مجموعه مقاله در باب نهادهای روستایی با عناوین «نظریهٔ اقتصادی نهادهای مبتنی بر زمین» (ویرایش شده توسط باردهان

در این فصل [یا مقاله]، بعد از یک گذار مختصر در تاریخ اندیشهٔ اقتصادی با محوریت نهادها به ویژه در اقتصاد توسعه، عمدهٔ تلاش خود را مصروف این موارد می‌کنم: الف) گره‌گشایی از پیچیدگی اهمیت نهادهای عمومی برای توسعه، با فراتر رفتن از تمرکز محدود ادبیات رایج اقتصاد نهادی در رابطه با تضمین حقوق مالکیت. ب) تأمل در فرآیندهای تغییر (یا عدم تغییر) نهادی به ویژه در مورد آنچه باید پرسش محوری اقتصاد نهادی توسعه باشد: چرا نهادهای ناکارآمد در طی دوره‌های طولانی از زمان باقی می‌مانند؟ و تمرکز بر تأثیر تعارض‌های توزیعی در این بستر. ج) در آخر، کار را با ارجاع به معمای محوری در نهادهای حکمرانی و چند پیشنهاد برای تحقیقات آینده پایان خواهم داد. در سراسر مقاله تمرکز بر روی نقش تعارض‌های توزیعی در شکل‌گیری نهادها خواهد بود.

اکثر مقالات جدید در حوزهٔ اقتصاد نهادی با نورث^۱ (۱۹۹۰) یا حداکثر با ویلیامسون^۲ (۱۹۸۵) آغاز می‌شوند، البته [چنین برداشتی] بدون در نظر گرفتن سنت طولانی ادبیات نهادگرایی است که مسیر را به سمت مکتب تاریخی آلمان در اواخر قرن نوزدهم و نقش آفرینی اقتصاد

1. North
2. Williamson
3. Veblen
4. cross-country empirical literature
5. Acemoglu
6. Johnson
7. Robinson
8. professional memory
9. attention span
10. sharecropping
11. general interlinked markets



دسترسی شده بودند، به سرعت توسط حجم انبوهی از رگسیون‌های بین‌کشوری تقویت شد. دومین دلیل، گرایش مسلط جدید در اقتصاد توسعه است که به سمت تجربی شدن پیش می‌رود (آنچنان که در تمام علم اقتصاد اینگونه است) در حالی که ادبیات قدیم تا حد زیادی رویکرد نظری داشت. درعین حال اشاره به این نکته ارزشمند است که ادبیات خرد قدیم نیز به‌نحو معناداری تجربی بود، به‌طوریکه در این رویکرد تلاش‌های زیادی برای کمی کردن تأثیر نهادها یا تعیین [مقداری] انتخاب نهادی صورت گرفت. به‌عنوان مثال، تأثیر اجاره‌داری زمین بر بهره‌وری مزارع به‌وسیلهٔ آزمون مدل‌های رقابتی مزارع با داده‌های خرد مقیاس مربوط به هند، به‌دقت در مقالاتی توسط پل^۷ (۱۹۷۷) و شابان^۸ (۱۹۸۴) تخمین زده شد. دگرگونی در شکل و اصطلاحات مربوط به قراردادها و میزان اجاره با داده‌های خانوارهای تونسسی به صورت تجربی توسط ماتوسی^۹ و نوجنت (۱۹۸۹)، با داده‌های خانوارها، زمین‌های مزروعی، منطقه‌ای و ایالتی هندی‌ها توسط باردهان (۱۹۸۴)، با داده‌های دهکده‌ای در جاوه غربی توسط ماروکا^{۱۰} و

(۱۹۸۹) و «اقتصاد سازمان روستایی» (ویرایش شده توسط ها ف^۱، ابریومن^۲ و استیگلitz^۳ ۱۹۹۳) منتشر شد. برخی از دست‌آوردهای ادبیات غنی در حوزهٔ نهادهای روستایی در کشورهای درحال توسعه که دو دههٔ قبل بدست آمده بود، بواسطهٔ این مقالات گردآوری و گسترش داده شدند. همچنین مجموعهٔ دیگری از مقالات، با عنوان «اقتصاد نهادی جدید و توسعه» (ویرایش شده توسط نیبل^۴ و نوجنت^۵ ۱۹۸۹) کارکردهای مختلفی از تحلیل هزینهٔ مبادله برای مسائل توسعهٔ شهری و روستایی را (با استفاده از مطالعات موردی در تونس) گردآوری کرد^۶. [با این حال] به سختی ردی از این ادبیات را می‌توان در جریان‌های متأخر اقتصاد نهادی توسعه پیدا کرد.

برای چنین اتفاقی دو دلیل را می‌توان برشمرد. اول آنکه جایزهٔ نوبل نورث در ارتباط با اقتصاد نهادی به‌منظور تلاش برای فهم این مسئله که چرا برخی از کشورها به‌طور تاریخی توسعه‌یافته‌اند و برخی دیگر نیستند، توجهات را از تحلیل خرد ادبیات قدیم به نهادهای کلان بزرگ معطوف کرد و سپس این دیدگاه به دلیل سهولت دربارگذاری داده‌های بین‌المللی که در دههٔ پیش از آن قابل

1. Hoff
2. Braverman
3. Stiglitz
4. Nabli
5. Nugent

۶. چهارمین مجموعه از مقالات در حوزهٔ نهادها و توسعه برای سمپوزیومی در سپتامبر ۱۹۸۹ با موضوع توسعهٔ جهانی توسط I. Adelman و E. Thorbecke ویرایش شد.

7. Bell
8. Shaban
9. Matoussi
10. Morooka



داده‌های خانوارها در نیجریه شمالی. بررسی تأثیر اصلاح حقوق جمعی بر روی بهره‌وری و تخصیص منابع به‌طور تجربی توسط کارتر (۱۹۸۴) با داده‌های مزارع برای کشاورزی پرویی‌ها و توسط لین^{۱۱} (۱۹۸۷) با داده‌های استانی برای چینی‌ها و موارد دیگری از این دست. برخی از این تلاش‌های تجربی (نه همه آن‌ها) دقت نظر امروزی ما را پیرامون توجه به راهبرد شناسایی^{۱۲} در تخمین اقتصاد سنجی نداشتند، با این حال پیشرفت قابل توجهی را ارائه کردند. بعلاوه بخش زیادی از ادبیات تجربی جدید با رویکرد کلان در حوزه نهادها که بر پایه رگرسیون‌های بین‌کشوری بنا شده نیز معیوب است (تا حد زیادی به علت ناهمگنی مشاهده نشده^{۱۳}، استفاده از متغیرهای ابزاری لزوماً ناهنجار، کیفیت پایین داده‌ها و قابلیت قیاس بین‌کشوری^{۱۴}). همان‌طور که پاندي^{۱۵} و آدری (۲۰۰۵) در بررسی‌شان نشان می‌دهند، راهبرد تجربی قیاس بین‌کشوری در گره‌گشایی از مجراهای نهادی خاصی که پیامد و نتیجه را تحت

هایامی^۱ (۱۹۸۹) و با داده‌های زمین‌های برای فیلیپین توسط اوتسوکا^۲ (۱۹۹۱) و روماسه^۳ (۱۹۸۴) مورد آزمون قرار گرفتند. [نمونه‌های دیگری از چنین تلاش‌های تجربی را می‌توان در موارد زیر مشاهده کرد]: تحلیل تغییرات نهادهای متعلق به نیروی کار کشاورزی (شامل نهادهای مربوط به ترتیبات تساوی کار) توسط باردهان (۱۹۸۳) با داده‌های منطقه‌ای و خانوارهای هندی. بررسی تأثیر تضمین مالکیت بر روی سرمایه‌گذاری توسط فدر^۴ و آنچن^۵ (۱۹۸۷) با داده‌های بخش کشاورزی در تایلند. تحلیل تأثیر حقوق طبیعی زمین بر روی بهره‌وری بخش کشاورزی توسط میگوت-آدهولا^۶، هازل^۷ و پلیس^۸ (۱۹۹۱) با داده‌های خانوارهای کشاورز در کشورهای جنوب صحرای افریقا. برآورد تأثیر تغییر در قوانین مربوط به دسترسی به اعتبار بر روی بهره‌وری توسط کارتر^۹ (۱۹۸۹) با داده‌های بخش کشاورزی در نیکاراگوئه. تحلیل نقش ترتیبات اعتباری در اشتراک‌گذاری ریسک توسط آدری^{۱۰} (۱۹۹۰) با

1. Hayami
2. Otsuka
3. Roumasset
4. Feder
5. Onchan
6. Migot-Adholla
7. Hazell
8. Place
9. Carter
10. Udry
11. Lin
12. The identifying strategy
13. Unobserved heterogeneity
15. Pande

۱۴. در این رابطه بنگرید به باردهان (۲۰۰۵)، فصل اول.



در برابر سوءاستفاده‌های داخلی توجه بیشتری داشته باشند، و در این شرایط، یک «حاکمیت قانون» عام و بی‌ثبات، برای پوشش دادن چنین تفاوت‌هایی، بیش از حد ناقص و ناکارآمد است. به‌طور کلی، همانطور که پانندی و آدری (۲۰۰۵) با یک مثال از غنا نشان دادند، انگیزه‌های ارائه شده توسط یک بستر نهادی معین غالباً بسته به وضعیت سیاسی و اقتصادی افراد تغییر می‌کنند.

نکته دوم، اغلب در طول تاریخ، تضمین حقوق مالکیت به معنای سلب مالکیت از دیگران تلقی شده است. به‌عنوان نمونه، حق دیوارچینی (حصارکشی) در انگلستان منجر به سلب حقوق سنتی استفاده از زمین برای بسیاری از روستاییان فقیر شد؛ در قرن ۱۹ در ایالات متحده، امنیت حقوق مالکیت در حالی تضمین شد که حقوق اشتراکی منسوب به قبیله‌ها در استفاده از زمین که به‌طور سنتی توسط امریکایی‌های بومی بهره‌برداری می‌شد، به‌واسطه این تضمین لغو شد؛ در سال‌های اخیر در افریقا برنامه‌های ثبت اسناد اراضی، گاه بانوان را از حقوق سنتی کشاورزی‌شان محروم کرده است. در امریکای جنوبی، برخلاف بخش‌های زیادی از امریکای شمالی، حق مالکیت زمین اغلب به افرادی اعطا شد که به لحاظ سیاسی بانفوذ بودند اما لزوماً کشاورزان خوبی محسوب نمی‌شدند، لذا این امر منجر به دوقطبی شدن فضا و مناقشه با روستاییان فقیر شد، به‌نحوی که کارایی و برابری هیچ‌یک حاصل نشد.

تأثیر قرار می‌دهند و نیز در بیان تأثیر تغییرات نهادی بر آن پیامد ناتوان است.

بخش دوم

متعاقب پیشتازی نورث، ادبیات جدید میزان اهمیت تضمین حقوق مالکیت را در ترغیب سرمایه‌گذاری و نوآوری نشان داده است، زیرا این تضمین به سرمایه‌گذار و نوآور اجازه می‌دهد تا به ماحصل تلاش‌هایشان دست‌یابند.^۱ درعین حال باوری عمومی در بخش زیادی از این ادبیات وجود دارد مبنی بر اینکه اگر بتوان قانون حفاظت از حقوق مالکیت^۲ را حاکمیت بخشید، بازار مراقبت از عمده مسائل باقی‌مانده را عهده‌دار خواهد شد. شیفتگی این ادبیات نسبت به نهاد تضمین حقوق مالکیت (اغلب با نادیده گرفتن مسائل نهادی مهم دیگر) به شدت فهم ما را از فرآیند توسعه محدود می‌کند. به زودی به این موضوع بازمی‌گردم، اما ابتدا به من اجازه دهید تا به چند نکته [در باره حقوق مالکیت] اشاره کنم. نکته اول، گروه‌های اجتماعی مختلف می‌توانند به اقسام متفاوتی از حقوق مالکیت حساس باشند، به‌عنوان مثال، اقشار ضعیف ممکن است به ثبت اراضی یا رهایی از تعرض‌های معمول توسط اوباش‌های محلی یا بازرسان دولتی اهمیت بیشتری بدهند، در حالیکه سرمایه‌گذاران ثروتمند ممکن است به مقررات بانکی یا محافظت از حقوق سهامداران شرکت‌شان

۱. تضمین حقوق مالکیت در تسهیل دسترسی به اعتبار و در نتیجه تولید و تجارت نیز نقش دارد.

۲. ترجیحاً، خود این قوانین از نوع قوانین انگولاسکونی هستند که قرار است از سهامداران اقلیت در برابر سوءاستفاده‌های داخلی در بخش شرکتی محافظت کنند.



بیش از حاکمیت رسمی قانون و امنیت تضمین شده حقوق مالکیت (که اغلب در این کشورها به نسبت ضعیف هستند)، مروهون حاکمان [هرچند ظالم و فاسد اما] دوراندیشی بود که در فراهم کردن فضای قراردادی پایدار و قابل پیش بینی به منظور رونق کسب و کارهای خصوصی موفق عمل کردند. در فضای کسب و کار آسیای شرقی (به عنوان مثال میان خانواده های تجار چینی در جنوب شرقی آسیا) مبادلات بین بخش های خصوصی، بیش تر به وسیله قراردادهای مبتنی بر روابط ضمنی و انگیزه های خوش نامی کنترل و نظارت می شدند به نحوی که نقش حقوق مالکیت شخصی که توسط دادگاه به اجرا گذاشته می شد در کنترل این مبادلات کم تر بود. در عین حال [باید متوجه بود که] همزمان با گسترش مقیاس فعالیت های اقتصادی، نظام حکمرانی مبتنی بر روابط رو به ضعیف تر شدن می رود.

نکته چهارم، نهادها در نگاه متعارف عمدتاً نقش محدودکننده^۴ دارند، به نحوی که دولت یا مجموعه های دیگر را نسبت به مداخله در حقوق مالکیتی ما محدود می کنند. با این حال موارد زیادی از نهادهای توانمندساز^۵ وجود دارند که تا حدی نقش متفاوتی ایفا می کنند: نهاد اجتماع یا نهاد دولت می تواند بسیاری از مردم عادی را قادر به انجام اموری کند که به تنهایی توانایی اجرای آنها را ندارند. شبکه های اجتماعی، سازمان های

به طور کلی زمانی که قراردادها ناقص هستند، تلاش برای اجرایی کردن حقوق مالکیت شخصی می تواند سازوکارهای همکاری پیشین میان استفاده کنندگان از منابع (مانند سازوکارهای مالکیتی سابقاً متداول و ضعیف) را تضعیف کند. مشخصه محوری حقوق مالکیت خصوصی، به طور ویژه، قابل معامله بودن آنهاست، و این قابل معامله بودن (به ویژه با خارجی ها) می تواند اعتمادپذیری یک رابطه بلندمدت میان استفاده کنندگان از منابع را تضعیف کند^۱. به طور مشابه، ویژگی های مقوم بازار در رابطه با تضمین حقوق در یک بازار (مانند اعتبار) می تواند منجر به تخریب قراردادهای ضمنی در مبادلات مرتبط شوند، مبادلاتی که بازارها در آن ضعیف اند (مانند بیمه): چنانکه کرانتون^۲ و سوامی^۳ (۱۹۹۹) با ارائه مثالی نشان دادند که چگونه معرفی رسمی بریتانیا از دادگاه اجرای قراردادها در بازارهای اعتباری کشاورزی شهر «دکان بمبی» در قرن نوزدهم در بهبهه بحران، منجر به کاهش انگیزه وام دهندگان برای پرداخت کمک هزینه سرمایه گذاری کشاورزان شد و موجب گشت کشاورزان در شرایط نامناسب و با بازارهای صوری بیمه که تا حد زیادی وجود نداشتند به طرز آسیب پذیری رها شوند.

نکته سوم، رشد پرسرعت سه دهه اخیر کشورهای آسیای شرقی به ویژه چین و اندونزی،

۱. برای شرحی دقیق از این مبحث نگاه کنید به (Seabright (1993).

2. Kranton
3. Swamy
4. Constraining role
5. Enabling institutions



بازرگانی اواخر قرون وسطی پیرامون دریای مدیترانه).

نکته پنجم، چنین سیاقی از نهادهای هماهنگ‌کننده متنوع در عملکرد یک جامعه، به‌طور تاریخی منجر به تفاوت بزرگی در توسعه شده است. عموماً اقتصادها در مراحل اولیه توسعه مورد هجوم انواع مختلفی از شکست‌های هماهنگی^۴ قرار می‌گیرند، و سازوکارهای هماهنگ‌کننده جایگزین یعنی دولت، بازار و سازمان‌های اجتماعی، می‌توانند در غلبه بر این شکست‌ها نقش‌های متفاوتی را ایفا کنند که در مواردی در تکمیل و گاهی نیز در تعارض با یکدیگر واقع می‌شوند و حتی اگر حقوق مالکیت شخصی به‌طور کامل تضمین شود، این نقش‌ها، اهمیت خود را خواهند داشت. ضمن آنکه در مراحل مختلف توسعه، این نقش‌ها در بسترهای بسیار خاص و راه‌های وابسته به مسیر^۵ تغییر می‌کنند. ادعای تفوق جهانی یک سازوکار هماهنگی بر دیگر سازوکارها ساده‌لوحانه، بی‌فایده و غیرتاریخی است.

بازارها برای همسازکردن تعاملات غیرهمکارانه^۶، اصلاح ناکارآمدی‌ها و پاداش دادن به عملکردهای پرارزش، سازوکارهای هماهنگ‌کننده بسیار خوبی هستند. اما هنگامی که انگیزه‌ها و حقوق کنترلی^۷ همسو نیستند

اجتماعی، شبکه خدمات توسعه دولتی و مراکز تحقیقاتی محلی (نوعی نظام نوآوری ملی که جذب فناوری و آموزش را تسهیل می‌کند) و مواردی از این دست تنها تعداد معدودی مثال از قابلیت توانمندسازی نهادها هستند. این تمایز بین نقش محدودکننده و قابلیت توانمندسازی در نهادها مشابه تمایزی است که فیلسوفان بین آزادی مثبت و آزادی منفی قائل می‌شوند، بحث عمیق‌تر در این رابطه در مقاله مشهور آیزایا برلین^۱ (۱۹۶۹) موجود است. در شاخه‌ای از این ادبیات به‌تازگی مفهوم سومی از آزادی معرفی شده است^۲ که تأکیدش بر روی ضرورت نهادهای دموکراتیکی است که مشارکت مدنی را ترویج می‌کنند. سازگار با این ادبیات (هرچند که این سازگاری همواره با آگاهی از ادبیات مذکور نیست) اقتصاددانان بسیاری وجود دارند که بر اهمیت نهادهای مشارکتی تأکید می‌کنند (نقطه مقابل فهم صرفاً محدودکننده از نهادها)، به‌ویژه مشارکت در مدیریت منابع محیط‌زیست محلی (مانند منابع مربوط به آبیاری، شیلات، جنگل‌ها)، مشارکت کارگرها در مدیریت بنگاه و مشارکت در حفظ شبکه‌های قومی مربوط به تجارت و اعتبار راه دور (به‌عنوان نمونه تأمل کنید در «سیستم مسئولیت همگانی»؛ بحث شده توسط گریف^۳ (۱۹۹۷)، در رابطه با حفظ سازوکارهای چندجانبه اعتبار در

1. Isaiah Berlin

۲. بنگرید به (Skinner (2002).

3. Greif

4. Coordination failures

5. Path-dependent ways

6. Non-cooperative interactions

7. Control rights



دست‌شان از ثروت و منابع طبیعی جوامع محلی کوتاه شود، دچار شکست در هماهنگی می‌شوند و ممکن است توأمان با ریسک و هزینه‌های ناشی از مقیاس کوچک مواجه شوند.

بنابراین هر سه نوع سازوکار هماهنگی [یعنی دولت، بازار و سازمان‌های اجتماعی] نقاط قوت و ضعف خودشان را دارند و گاه متقابلاً در تعارض با یکدیگر عمل می‌کنند، آنگونه‌که «دولت در مقابل بازار» رکن اصلی منازعات سنتی میان گرایش‌های چپ و راست است. در طرفداری از سازمان‌های اجتماعی، بسیاری اشاره دارند که چگونه فرآیندهای بازاری و نیز بوروکراتیک به تداوم و بقای مدیریت جوامع سنتی مانند مدیریت منابع محیط‌زیست و مواردی نظیر آن که بر مبنای نظارت همسان افراد در گروه‌های پیوسته شکل یافته‌اند، دست‌اندازی کرده و آن را تضعیف می‌کنند. در عین حال در نظر داشتن این مسئله مهم است که لزوماً ارتباط این سازوکارها همواره در تقابل با یکدیگر نیست، این سه نوع سازوکار می‌توانند در موقعیت‌های زیادی مکمل‌های نهادی باشند. [در این رابطه] شواهد زیادی وجود دارد از مشارکت میان بخش خصوصی و عمومی (به‌عنوان مثال در صنایع توأم با ریسک یا بنگاه‌های تجاری یا تحقیقات مشترک در محصولات، واکسن‌ها و داروها) یا مواردی از استفاده سازمان‌های اجتماعی از فرآیندهای بازاری (مثل مشارکت میان NGOها و کسب‌وکارهای تجاری در بنگلادش برای بهبود دسترسی‌های ارتباطی از راه دور در نواحی روستایی) و نمونه‌هایی از ارتباط سازمان‌های

(به‌عنوان مثال به علت اختلاف در مالکیت اولیه) دارایی که فرصت‌های قراردادی را محدود می‌کند) و مکمل‌های راهبردی مهمی در تصمیمات سرمایه‌گذاری بلندمدت وجود دارد، بازارها نمی‌توانند به‌نحوی مؤثر مسئله هماهنگی را حل کرده و در نتیجه دچار شکست در هماهنگی می‌شوند. پیامدهای ناشی از نقص در بازارهای اعتباری و بیمه‌ای و در مواردی عدم وجود این بازارها، برای قشر فقیر بسیار شدید است، به‌طوری‌که به‌شدت پتانسیل جامعه برای سرمایه‌گذاری مولد، نوآوری و توسعه منابع انسانی را کاهش می‌دهد. در شرایطی که تعاملات غیرهمکارانه ناکارآمد هستند، دولت می‌تواند برای افرادی که به‌نحوی همکارانه تعامل می‌کنند، نقش راهبر را ایفا کند. اما مقامات دولتی ممکن است اطلاعات و انگیزه برای ایفای چنین نقشی، هیچ‌یک را داشته باشند؛ ممکن است ناتوان یا فاسد باشند، و سازوکارهای پاسخگویی سیاسی نیز اغلب برای اصلاح آنان بسیار ضعیف‌اند. در بستر چنین شکست‌های فراگیری (شکست بازار و شکست دولت) اغلب به این نکته اشاره می‌شود که یک سازمان اجتماعی محلی، اگر دارای عضویت پایدار باشد و سازوکارهای انتقال اطلاعات شخصی و سازوکارهای اجرای هنجارهای اجتماعی میان اعضای آن به‌خوبی بسط یافته باشند، گاه این پتانسیل را دارد که هماهنگی کارآتری نسبت به دولت یا بازار ایجاد کند. اما در عین حال سازمان‌های اجتماعی نیز هنگامی که توسط منافع الیت (یا منافع حزبی) مصادره شوند و یا به‌واسطه جدایی‌طلبی،



حداکثرسازی رفاه اجتماعی وجود ندارد. ادبیات جدید در حوزه کاربردهای نظریه بازی تکاملی برای تغییر نهادی تصدیق می‌کند درحالی‌که در فرآیند تکرار، «کارایی» منجر به مزیت متفاوتی می‌شود، رخ داد همزمان «کارایی» و «موقفیت» بسیار بعید خواهد بود، به‌ویژه به دو علت؛ الف) تعاملات مثبت و منفی یک نهاد با سایر نهادها (شامل تعاملات تکمیل‌کننده و محدودکننده که در پاراگراف قبل توضیح داده شد) و ب) اینکه پایداری پیامدها به نهادهای خاص، وابسته به تبعیت توسط دیگران است.

پیش از ادامه بحث باید مسئله‌ای را پیرامون نهادهای کارآمد یا ناکارآمد که محل سؤال برخی اقتصاددانان است، روشن کنیم. ما قصد داریم درباره عدم لزوم ارجاع به کارایی پارتویی صریح باشیم، لذا در اغلب موارد به حرکتی به سوی نهاد مقوم بهره‌وری^۲ به منظور ایجاد تغییری در مسیر صحیح، توجه خواهیم کرد. معیار پارتو و پافشاری او بر اتفاق آرا، بیش از اندازه برای اکثر مباحث مرتبط با تغییر نهادی غیرقابل انعطاف (و به لحاظ سیاسی تحقیق‌ناپذیر) است. به‌هرترتیب زمانی که برای تمهید انتقال‌های جبرانی از برندگان به بازندگان، بر اساس سازگاری انگیزه‌ها، در پی کارایی پارتویی هستیم، در شرایطی که ارزش‌گذاری برندگان و بازندگان جزو اطلاعات خصوصی محسوب می‌شود، تغییر نهادها می‌تواند بسیار دشوار

اجتماعی با بخش‌های دولتی (مشابه آنچه در هند در رابطه با مدیریت مشترک جنگل‌ها میان دپارتمان جنگلداری دولت و انجمن‌های محلی رخ داد، یا مورد SEWA که شناخته‌شده‌ترین سازمان خوداشتغالی بانوان در هند است. این سازمان از طریق شرکت‌های بیمه‌ای دولتی که از مزیت‌های بزرگ‌تر دولت یا به‌طور فزاینده‌ای از مزیت‌های بازار در به اشتراک‌گذاری ریسک استفاده می‌کنند، اقدام به پوشش ریسک‌های مربوط به سلامتی اعضایش می‌کند به‌طوری‌که بخش بیمه‌ای در هند تقریباً غیرملی شده است). اگر افق مباحث را به موضوعاتی فراتر از نهادهای تضمین‌کننده مالکیت خصوصی در برابر تعرضات، گسترش دهیم و تنوع ترتیبات نهادی مختلف را برای فائق آمدن بر انواع مشکلات توسعه‌ای بپذیریم آنگاه اقتصاد نهادی بسیار غنی‌تر خواهد بود.

بخش سوم

یکی از مسائل همچنان حل‌نشده اقتصاد نهادی در بسترهای درحال توسعه این است که چرا نهادهای ناکارآمد اغلب برای مدتی طولانی باقی می‌مانند؟ چرا سیر تکاملی [یا تطوری] جامعه نهادهای مناسب‌تر را انتخاب نمی‌کند؟ به‌طورکلی در تکامل [یا تطورا] نهادها قواعد معینی وجود دارد به‌نحوی که عاملین اجتماعی مکرراً با نوع مشابهی از مسائل اجتماعی مواجه شده و رفتارشان را [در این مواجهه] تطبیق می‌دهند، اما در این فرآیند تکاملی [یا تطوری] سازوکارهای لازم برای

۱. به‌عنوان مثال نگاه کنید به (Bowles (2004).



معتقدم می‌توان استدلال کرد که این شرایط در فرآیند توسعه نه کافی اند و نه لازم. کافی نیستند زیرا محدودیت‌های دیگری در فرآیند توسعه وجود دارد (مانند محدودیت‌های فناورانه، جمعیت‌شناختی، زیست‌محیطی و فرهنگی) که همه آن‌ها با کاهش خودخواسته اختیارات حاکمان حل نخواهند شد. لازم نیستند، زیرا تعدادی روایت موفقیت‌آمیز غیر غربی چنین می‌گویند (مانند ژاپن پس از احیای مجدد میجی، کره و تایوان پس از ۱۹۶۰، چین ساحلی پس از ۱۹۸۰ و نمونه‌های دیگر)؛ در اکثر این موارد زمانی که حاکمان سیاست‌های معقولانه‌ای اتخاذ می‌کردند (و حتی گاهی به این خاطر خوش‌نامی نیز کسب می‌کردند) اختیارات خود را کاهش نداده بودند.

منظور از دولت «مقتدر» چیست؟ در پاسخ به این سؤال لازم است از دور (تسلسل) در تعاریفی که به‌طریقی شامل جنبه‌هایی از عملکرد دولت در توسعه هستند، اجتناب کرد. در عوض می‌توان «قدرت» یک حاکم (یا یک گروه حاکم) را به‌عنوان توانایی انجام یک تضمین معتبر (این توانایی برحسب برخی وجوه ساختار اداری-سیاسی متقدم و قواعد تصمیم‌گیری از پیش اعلام‌شده قابل‌سنجش است اما به‌نحوی خام‌دستانه) تعریف و او را یک رهبر در مدل استاکلبرگ تصور کرد، مدلی که حاکم، تابع هدف خود را با توجه به تابع عکس‌العمل پیرو حداکثر می‌کند و در این فرآیند هزینه‌ها و سودهای اقتصادی حاصل از فعالیت‌هایش را مطابق تابع

باشد (فراتر از مسئله اطلاعات)^۱، حتی اگر هیچ اصطلاحی در فرآیند چانه‌زنی وجود نداشته باشد. در ادبیات جدید اقتصاد نهادی آنچه به‌عنوان مانع اصلی برای تحقق بخشیدن به منافع بالقوه حاصل از تغییر نهادی مورد توجه قرار می‌گیرد، مسئله تضمین سیاسی است (به‌ویژه در این معنا که افراد در دایره قدرت به‌سختی متعهد به عدم استفاده از قدرتشان می‌شوند). نگاهی به چند صدسال اخیر در تاریخ نشان می‌دهد که نورث، وینگست^۲ و بسیاری از افراد دیگر بر روی سازوکار سیاسی ویژه‌ای از یک تضمین معتبر تمرکز کرده‌اند که قسمت زیادی از تفاوت میان رونق اروپای غربی و امریکای شمالی و رکود بخش‌های بزرگی از جهان در همین دوره را باعث شد. این سازوکار ضرورتاً شامل خودالزامی حاکمان در قلمرو سابق برای تعهد به کنار گذاشتن رفتار یغماگرانه و در نتیجه تضمین حقوق مالکیت شخصی و اجازه دادن به شکوفا شدن کسب‌وکارهای خصوصی و بازارهای سرمایه می‌شد (مانند واگذاری امتیازات سلطنتی، افزایش قدرت پارلمان و مواردی نظیر آن در سال ۱۶۸۸ در انگلستان). نسخه استاندارد برای تجویز در این ادبیات شامل یک دولت مقتدر اما محدود است. دولتی به‌اندازه کافی مقتدر برای تضمین حقوق مالکیت، اجرای قوانین قراردادی و برقراری ثبات اما در عین حال متعهد به عدم تخطی و مصادره خواسته‌ها.

در عین انکار نکردن نقش بسیار مهم چنین سازوکارهای خودالزام‌آوری در تاریخ غرب،

۱. برای شرح این موضوع در مورد کنش جمعی در طرحی عمومی، نگاه کنید به (Mailath and Postlewaite (1990).

۲. بنگرید به (North and Weingast (1989).



عکس‌العمل، درونی می‌کند. در مقابل می‌توان ادعا کرد که دولت «ضعیف»، یک پیرو در مدل استاکلبرگ است، که نمی‌تواند متعهد به انجام یک سیاست خاص باشد و صرفاً به اقدامات مستقل از سوی فعالین بخش خصوصی مانند گروه‌های دارای منافع ویژه واکنش نشان می‌دهد. بنابراین در مقایسه با یک دولت مقتدر می‌توان گفت، دولت ضعیف مداخلات نامطلوب بسیار زیاد (منحرف کردن فرآیند رانت‌سازی برای گروه‌های لابی‌گر) و با همین منطق مداخلات مطلوب بسیار کمی خواهد داشت (مانند شکست‌های هماهنگی)، زیرا این دولت آثار سیاست‌هایش را محاسبه یا درونی نمی‌کند. بنابراین تفاوت بین یک دولت مقتدر (مانند بسیاری از دولت‌های شرق آسیا) و یک دولت ضعیف (مانند بسیاری از دولت‌های افریقایی و جنوب آسیا) نه در گستره مداخلات آنها بلکه در کیفیت آن مداخلات نهفته است. به این معنا که آثار مفید یک دولت «مقتدر» فراتر از ایده‌آل‌های نورث و وینگست درباره یک دولت «مقتدر اما محدود» است.

دولت آسیای شرقی اغلب نقش بسیار فعال‌تری را ایفا کرده است، کنش به‌مثابه یک کاتالیست و هماهنگ‌کننده برای تأمین مالی بلندمدت در توسعه صنعتی نمونه‌ای از ایفای چنین نقشی است. این دولت گاه با استفاده از ورود منظم بنگاه‌ها و تخصیص اعتبار (البته در مواردی به روش‌های نه‌چندان ملایم تهدید به

بازپس‌گیری اعتبارات می‌کرد) در پیشرفت و هدفمند کردن سرمایه‌گذاری صنعتی، تعهد در قبال ریسک‌ها و ضمانت وام‌ها، ایجاد بانک‌های عمومی توسعه‌ای و سایر نهادهای مالی، تشویق به توسعه بخش‌های نوظهور بازارهای مالی، و تذکر به بنگاه‌های موجود برای ارتقای تکنولوژی و حرکت به سمت بخش‌هایی که در هماهنگی با چشم‌اندازی کلی از اهداف توسعه‌ای راهبردی بودند، به‌گونه‌ای ظریف اما قاطعانه در بازار سرمایه مداخله می‌کرد. در این فرآیند همانطور که آوکی^۱، مورداک^۲ و اوکونوفوجیوارا^۳ تأکید کرده‌اند دولت به‌جای آنکه جانشینی برای بازار باشد در مقام تقویت آن برآمده است؛ این دولت هماهنگی خصوصی^۴ را به‌واسطه فراهم کردن انواع متنوعی از رانت‌های [یا امتیازهای] مشروط به همکاری تحریک کرده است. در مراحل اولیه صنعتی‌سازی زمانی که تأمین مالی بخش خصوصی و سایر نهادهای مرتبط در حال گسترش بودند و مسئله هماهنگی به‌صورت خودکار تمهید نمی‌شد، دولت آسیای شرقی فرصت‌هایی را در راستای ارائه برخی رانت‌ها خلق کرد. البته این رانت‌ها مشروط به نوع پیامد و نحوه عملکرد در تجهیز پس‌اندازها، تجاری‌سازی ابداعات، رقابت‌های صادراتی و مواردی از این دست بودند. دولت مذکور توسعه نهادی را به‌وسیله تأثیرگذاری بر انگیزه‌های راهبردی‌ای که کارگزاران بخش خصوصی با آنها مواجه می‌شدند، از طریق تغییر در سودهای نسبی

1. Aoki
2. Murdock
3. Okuno Fujiwara
4. Private coordination

دولت‌هایی در افریقا، امریکای لاتین و جنوب آسیا اغلب در قیاس با دولت‌های شرق آسیا به نسبت سهل‌انگار و اهمال‌کار هستند و این قبیل واگذاری‌های مشروط بسیار زود به سمت یارانه‌های بی‌قید و شرط یا امتیازهایی برای گروه‌های خاص ذی‌نفع تبدیل شده‌اند. تجربه بحران مالی آسیای شرقی (ضعف بخش مالی چینی‌ها) [نسبت به دو موضوع] هشداردهنده است؛ [اول] مشکلات خطر اخلاقی^۱ ارتباط بیش‌ازاندازه راحت^۲ بین بانک‌های عمومی و کسب‌وکارهای خصوصی (به‌طور مثال سرمایه‌گذاری‌های دولتی چینی‌ها) و [دوم] فشارهای سیاسی‌ای که سیستم مالی مورد حمایت دولت به‌منظور اجرای طرح‌های نجات مالی به‌ناچار با آن‌ها مواجه است، لذا باید در این باره هشیار بود.

بخش چهارم

در بخش پیشین این دیدگاه گسترده را که علت ماندگاری نهادهای ناکارآمد، ناتوانی دولت در تعهد به عدم مداخله است، نقد کردیم. تاریخ توسعه نیافتگی نشان می‌دهد که مانع اصلی (البته نه به معنای تنها مانع) بر سر راه تغییرات نهادی نافع میان بسیاری از کشورهای فقیر در تعارض‌های توزیعی و عدم تقارن در چانه‌زنی و تجهیز قدرت میان گروه‌های اجتماعی نهفته است. اقتصاددانان نهادی قدیم (شامل مارکسیست‌ها) سابقاً به این مسئله توجه داشتند که چگونه یک نظم نهادی

فرآیند همکاری در مقایسه با تعادل رقابتی تسهیل می‌کرد (باید اشاره داشت که چنین واگذاری‌های مشروطی وابسته به نظامی هستند که دارای حق ثبت اختراع باشد که در آن اعطای رانت انحصاری مشروط به موفقیت و اثربخشی نوآوری است). البته دولت در مواردی دچار اشتباه می‌شد و همواره در انتخاب برندگان [یا دریافت‌کنندگان رانت‌های مشروط] موفق نبود، اما این فرصت‌ها اجازه تجربه و آزمون و خطا را برای جستجوی مسیرهای جدید به بنگاه‌ها ارائه می‌کرد. معیارهای مربوط به عملکردهای از پیش مفید که در آسیای شرقی استفاده می‌شدند، اغلب شامل دست‌آوردهای صادراتی بود که در دنیای رقابت بین‌المللی، بنگاه‌های یارانه‌ای را روی پنجه‌هایشان حفظ و به هوشیاری در کیفیت و هزینه ترغیبشان می‌کرد.

البته نباید مشکلات اجرایی چنین هماهنگی‌های کلان و مسائل مربوط به مدیریت خرد سرمایه را دست‌کم گرفت، درحالی‌که این مسائل می‌تواند برای بسیاری از دولت‌های افریقایی، امریکای لاتین یا جنوب آسیا نسبت به ظرفیت‌های نهادی و توانایی‌شان در پردازش اطلاعات بیش‌ازاندازه پیچیده باشد. بعلاوه، این مسئله که تضمین دولت در اجرای چنین واگذاری مشروطی تا چه اندازه معتبر است و اینکه عملاً ضمانت او در مدیریت ریسک مربوط به لغو این واگذاری به‌هنگام مناسب نبودن عملکرد به چه میزان اعتبار دارد، مشکل دیگری است. چنین

1. Moral hazard

۲. همانطور که بحران مالی اخیر در ایالات متحده نشان داد، رابطه راحت میان رگلاتوری‌ها (تنظیم‌کنندگان مقررات) و تنظیم‌شوندگان

در بخش مالی ناآشنا نیست.



نهادی نداشته باشد. اعضای بالقوه یک ائتلاف جدایی طلب در چنین موقعیت‌هایی ممکن است زمینه‌هایی برای ترس از شکست داشته باشند و شکست در به چالش کشیدن نظام می‌تواند یک پیشگویی خود محقق‌شونده^۲ باشد.

هنگامی که در نتیجه یک تغییر نهادی مقوم بهره‌وری، افرادی (برندگان) کسب منفعت کنند و جمع دیگری (بازندگان) دچار زیان شوند، که در اغلب موارد این چنین است، مشکل می‌تواند حادتر باشد. هزینه‌های کنش جمعی چنین تغییری ممکن است بیش از حد بالا باشد. این وضعیت به طور خاص در مثال اولسون^۳ (۱۹۶۵) وجود دارد؛ زمانی که بازندگان بالقوه دارای زیان‌های شفاف و متمرکز هستند، درحالی‌که منافع برندگان بالقوه، پراکنده یا آن‌طور که رودریک^۴ و فرناندز^۵ (۱۹۹۲) می‌گویند حتی نه برای گروه برندگان بلکه برای فردی معین، نامعلوم هستند. بعلاوه، دیکسیت^۶ و لاندراگان^۷ (۱۹۹۵) بر این مشکل اساسی تأکید کرده‌اند که برندگان بالقوه نمی‌توانند تضمین معتبری برای جبران وضعیت پیشین بازندگان ارائه کنند. در حالت ایده‌آل دولت می‌تواند برای جبران زیان بازندگان، اوراق قرضه بلندمدت منتشر کرده و به‌عنوان بازپرداخت از برندگان مالیات بگیرد. اما در بسیاری از کشورهای درحال توسعه محدودیت‌های جدی در توانایی

معین که در خدمت منافع برخی طبقات و گروه‌های قدرتمند است، به‌عنوان یک مانع دیرپا (یا غول و زنجیر، واژه محبوب مارکس) برای پیشرفت اقتصادی عمل می‌کند. همان‌طور که باردهان (۱۹۸۹) و نایت^۱ (۱۹۹۲) نشان دادند، اقتصاددانان نهادگرای جدید گاه مواردی همچون سرسختی منافع و اگدا شده، ویرانگری مسئله کنش جمعی در وقوع تغییرات نهادی و ظرفیت‌های متفاوت گروه‌های اجتماعی مختلف در تجهیز و هماهنگی را دست‌کم گرفتند. مسئله کنش جمعی می‌تواند بسیار جدی تلقی شود، حتی زمانی که تغییر نهادی در نهایت برای همه گروه‌ها بهینه پارتو باشد. دو قسم از مسئله کنش جمعی وجود دارد، مسئله مشهور «سواری مجانی» در رابطه با اشتراک‌گذاری هزینه‌های وقوع تغییر و مسئله «چانه‌زنی» پیرامون اشتراک‌گذاری سودهای بالقوه ناشی از وقوع تغییر که هر دو می‌توانند منجر به شکست در هماهنگی‌های ضروری شوند. مواردی وجود دارد که یک نهاد به سبب وجود شبکه‌ای متقابلاً پایدار از مجازات‌ها [یا واکنش‌های] اجتماعی ماندگار می‌ماند، زمانی که هر فرد به‌واسطه ترس از آنکه در صورت نافرمانی، خوش‌نامی و شهرتش خدشه‌دار می‌شود، اقدام به تبعیت می‌کند، درحالی‌که ممکن است هیچ فردی شخصاً تمایلی به وجود چنین

1. Knight
2. Self-fulfilling prophecy
3. Olson
4. Rodrik
5. Fernandez
6. Dixit
7. Londregan



با ارائه مثالی تأکید کرده‌اند، اگر در خلال فرآیندهای تغییر نهادی به‌منظور تضمین حقوق مالکیت، اجرای قانون و تأمین سایر ساختارهای به لحاظ اقتصادی نافع، مجالی برای تضعیف یا آسیب رسیدن به تشکیلات رانت‌ساز فعلی یک دیکتاتور وجود داشته باشد، ممکن است به‌رغم فربه‌تر شدن گاو شیرده‌اش، پیش‌بردن چنین تغییر نهادی برای آن دیکتاتور عقلانی نباشد. او ریسک برهم زدن نظم موجود را برای چشم‌انداز مبهم شریک شدن در کیک بزرگ‌تر نمی‌پذیرد. *آسم/وخلو و رابینسون* نظریه‌ای را بسط می‌دهند که در آن ممکن است طبقه‌الیت‌های جامعه بخوانند مانع از معرفی فناوری‌های جدید و کارآمد بشوند، زیرا این امر قدرت سیاسی آن‌ها را در آینده کاهش خواهد داد؛ آن‌ها مثالی از تاریخ قرن نوزدهم ارائه می‌دهند، زمانی که نظام سیاسی در روسیه و اتریش-مجارستان، تحت تسلط حکومت پادشاهی و طبقه اشرافی بود که از جایگزینی قدرتشان ترس داشتند و در نتیجه مانع از استقرار نهادهایی شدند که فرآیند صنعتی‌سازی را تسهیل می‌کرد. قطعاً چنین تهدیدات مربوط به جایگزینی قدرت اغلب به‌وسیله نابرابری‌های عمیق در جامعه تشدید می‌شوند.

انگرمین^۳ و *سوکولوف*^۴ (۲۰۰۲) به‌منظور شرح مسیرهای متفاوت توسعه در امریکای شمالی و جنوبی پس از دوران اولیه استعمار، شواهد بسیاری را ارائه دادند از اینکه چگونه در جوامع

دولت برای اخذ مالیات و اعتبار او در کنترل تورم وجود دارد و بازار اوراق قرضه نیز بسیار نحیف و کوچک است. گذشته از این، بازندگان از مسئله‌ای بیم دارند، پس‌ازآنکه آن‌ها نهاد موجود را ترک بگویند ممکن است در صورت عدم اهتمام به وعده‌های داده‌شده، توانایی‌شان را برای مذاکره و گفت‌وگو با حاکمیت آتی از دست بدهند («خروج»^۱) از نظم نهادی جاری به «حق اعتراض»^۲) آن‌ها در ساختار جدید در آینده صدمه می‌زند) و لذا اکنون در برابر تغییر مقاومت می‌کنند.

این بن‌بست را می‌توان به‌وسیله «منافع واگذارشده» در قالب مدل ساده چانه‌زنی نش صورت‌بندی کرد، مدلی که در آن خلاقیت نهادی می‌تواند مرز چانه‌زنی را گسترش دهد (به معنای فراهم کردن پتانسیل منتفع شدن برای همه طرف‌ها)، اما در این فرآیند ممکن است، پیامد عدم توافق برای طرف ضعیف‌تر افزایش یابد (اغلب به سبب وجود انتخاب‌های بهتر نسبت به هر دو گزینه «خروج» و «اعتراض») که تغییرات نهادی می‌توانند در پی داشته باشند)، و در تعادل چانه‌زنی جدید برای طرفی که پیش‌ازاین قوی‌تر بود، محتمل است به روند زیان کردن پایان دهد (البته اینکه چنین اتفاقی تا چه اندازه محتمل است، به ماهیت این جابجایی در مرز چانه‌زنی و میزان تغییر در پیامدهای حاصل از عدم توافق بستگی دارد). همان‌طور که *آسم/وخلو و رابینسون*

1. exit
2. voice
3. Engerman
4. Sokolof



که صرفه‌های ناشی از مقیاس در تولید کشاورزی (به جز برخی محصولات زراعی) بسیار ناچیز است به طوری که مزارع خانوادگی کوچک مقیاس غالباً کاراترین واحد تولید هستند. اما تاریخ سخت و پرپیچ و خم اصلاحات ارضی در بسیاری از کشورها حاکی از آن است که موانع متعددی بر سر راه بازتخصیصی کارآمدتر از حقوق زمین وجود دارد که برای نسل‌ها به واسطهٔ منافع مقرر کناره گذاشته شده بودند. علی‌رغم کاراتر بودن مزارع کوچک، چرا ملاکین بزرگ زمین‌هایشان را به صورت داوطلبانه به کشاورزان خانوادگی کوچک اجاره نمی‌دهند و یا نمی‌فروشند تا از مازاد به دست آمده از این باز تخصیص کارا استفاده کنند؟ البته نمونه‌هایی از اجارهٔ زمین در این میان وجود دارد، اما مشکل نظارت، ناامنی در اجاره‌داری و ترس مالکان از این بابت که مستأجر حق تصرف زمین را از آن‌ها خواهد گرفت، منافع کارایی و تعداد قراردادهای اجاره را کاهش داده است. بازار فروش زمین به طور خاصی ضعیف است (و فروش در بسیاری از کشورهای فقیر مسیر عکس را در پیش گرفته است، از کشاورزان کوچک تنگدست به سمت مالکان و وام‌دهندگان). با وجود پس‌اندازهای پایین خانوارها و بازارهای اعتباری به شدت ناقص، کشاورزان کوچکی که پتانسیل بیش‌تری برای کارایی دارند اغلب در تأمین قیمت بازاری فزایندهٔ زمین ناتوان هستند. بینسوانگر^۱، دینینگر^۲ و فدر این مسئله را در مورد زمین به‌عنوان وثیقه‌ای ارجح (که انواع مزیت‌های

مبتلا به نابرابری‌های بالا، نهادها به شکلی تکامل یافتند که منحصر به دسترسی طبقهٔ الیت به قدرت سیاسی و فرصت‌های پیشرفت اقتصادی شدند. شرایط اولیهٔ نابرابر که نتایج تأخیری طولانی داشت، از طریق تأثیراتش بر سیاست‌های عمومی (در توزیع زمین‌های عمومی و سایر منابع طبیعی، سرمایه‌گذاری‌های عمومی در آموزش پایه و زیرساخت‌های دیگر، حق رأی، قانون حق ثبت اختراع، قوانین بانکی و شرکتی و مواردی از این دست) به سمت دائمی کردن نهادها و سیاست‌هایی گرایش پیدا کرد که توسعه را تضعیف می‌کردند. حتی در کشورهایی که برخی کارآفرینان الیگارش‌ی در ایجاد شرایطی نظیر تضمین حقوق مالکیت برای کارایی اقتصادی خودشان موفق هستند، مادامی که قدرت در سیطرهٔ الیگارش‌ی است، معمولاً موانع ورود برای کارآفرینان جدید را بالا می‌برند، و این موانع برای عملکرد آن‌ها و از این رو بعضاً برای پیشرفت‌های جدید فناورانه ایجاد چالش می‌کنند. برای تحلیلی نظری نسبت به این نوع از اعوجاج پویا در جوامع الیگارش‌ی حتی زمانی که حقوق مالکیت برای تولیدکنندگان اولیه تضمین شده باشد، نگاهی کنید به آسم‌وغللو (۲۰۰۸).

تکامل تاریخی حقوق مربوط به زمین در کشورهای در حال توسعه نمونه‌ای کلاسیک از ماندگاری نهادهای ناکارآمدی است که نتیجهٔ یک‌طرفهٔ تعارض‌های توزیعی به حساب می‌آیند. شواهد تجربی در اکثر این کشورها نشان می‌دهد

1. Binswanger
2. Deininger



وجه مهمی از رانت سیاسی که در محاسبات معمول مربوط به مازاد حاصل از یک تغییر نهادی معین، نادیده گرفته می‌شود، تمایل همه‌طرف‌ها به برد یا باخت نسبی در مقابل برد یا باخت مطلق است. در یک بازی قدرت، به مثابه رقابتی که طرف برنده همه منافع را از آن خود می‌کند، افزایش مازاد برای همه طرف‌ها در راستای یک تغییر نهادی که مورد پذیرش قرار گرفتن آن حائز اهمیت است، کافی نیست. یک طرف می‌تواند به طور مطلق کسب منفعت کند اما نسبت به طرف دیگر بازنده نسبی باشد، لذا ممکن است در برابر تغییر مقاومت کند. اگر در یک چهارچوب تکراری هر دو طرف مجبور به ادامه هزینه‌کرد منابع برای رسیدن به (یا حفظ) قدرت یا بهبود موقعیت چانه‌زنی خود در آینده باشند، و اگر سود نهایی حاصل از هزینه‌کرد این منابع برای یکی از طرف‌ها تابعی افزایشی از هزینه‌کرد طرف دیگر باشد (به بیان دیگر تلاش‌های دو طرف برای رسیدن به قدرت، مکمل‌های استراتژیک هستند)، آنگاه فهمیدن اینکه چرا سود نسبی حاصل از یک تغییر نهادی عاملی تعیین‌کننده در مقبولیت آن است، ساده خواهد بود.

[مسائل پیش‌گفته در رابطه با] مشکلات کنش‌جمعی در سازماندهی تغییر نهادی از یک تعادل سطح پایین به سطح تعادلی بالاتر که شرح‌شان به‌طور ویژه‌ای غامض است، اکنون به وسیله تعارض‌های توزیعی در هر دو ادبیات اقتصاد خرد و کلان به آرامی در حال شناخته شدن هستند. در قیاس‌های اقتصاد کلان از آسیای شرقی و امریکای لاتین در ربع آخر قرن ۲۰م به این نکته

مالیاتی و فرصت‌های سفته‌بازی را نیز برای ثروتمندان به ارمغان می‌آورد) تبیین می‌کنند. وثیقه‌ای که اغلب قیمتی بالاتر از ارزش جاری مربوط به جریان درآمدی کشاورزی دارد به‌نحوی که این قیمت حتی برای کشاورزان کوچک بهره‌ورتر که فروش‌های رهنی را به‌نحوی نامتعارف ارائه می‌کنند نیز بالا است (نظر به اینکه زمین رهن شده نمی‌تواند به‌منظور افزایش سرمایه در گردش برای خریدار استفاده شود). تحت این شرایط و اگر تأمین مالی عمومی (و وضعیت بازار اوراق قرضه) چنین باشد که مالکان نتوانند به‌طور کامل یا معتبر جبران شوند، توزیع مجدد زمین داوطلبانه نخواهد بود.

یک دلیل برای مقاومت مالکان زمین در برابر اصلاحات ارضی، اثرات یکسان‌ساز (ترازکننده) چنین اصلاحاتی است. زیرا قدرت سیاسی و اجتماعی مالکان و حتی توانایی‌شان در کنترل و تسلط بر مبادلات غیرمرتبط با زمین را کاهش می‌دهد. هلدینگ‌های بزرگ زمین ممکن است به طرز نااهنجار به صاحبانشان موقعیت خاص اجتماعی یا قدرت سیاسی بدهند (به‌طوری‌که وضعیت یا نفوذ سیاسی صاحب ۱۰۰ هکتار زمین از وضعیت و نفوذ سیاسی حاصل از ترکیب ۵۰ خریدار جدید که هرکدام صاحب ۲ هکتار زمین‌اند بیش‌تر است). بنابراین رانت سیاسی یا اجتماعی مالکیت زمین برای ملاکین بزرگ به‌وسیله قیمت‌های پیشنهادی خریداران کوچک متعدد جبران نخواهد شد. تحت چنین شرایطی فروش حاصل نخواهد شد و انباشت زمین ناکارآمد باقی می‌ماند.



دولتی منتخب محلی می‌تواند شدید باشد و بخش‌های فقیر و ضعیف‌تر جمعیت به‌طور دردناکی در معرض مروت‌ها و شرارت‌های الیت‌ها رها شوند. بنابراین یکی از نتایج فرعی و سودمند اصلاحات ارضی که در تحلیل‌های معمول اقتصادی تأکید کافی بر آن نشده، این است که چنین اصلاحاتی به‌وسیله تغییر در ساختار سیاسی محلی در روستا به محرومین حق اعتراض بیش‌تری می‌دهد و آن‌ها را به مشارکت در نهادهای مستقل محلی ترغیب می‌کند. در موارد دیگر، ممکن است مسئله سلطه الیت‌ها کم‌رنگ باشد، اما خروج آن‌ها در از بین رفتن تدریجی حمایت‌های سیاسی از تدارک کالاهای عمومی محلی کاملاً مهم است. برای مثال، زمانی که ثروتمندان فرزندان خود را به مدارس عمومی محلی نمی‌فرستند و از خدمات سلامت محلی استفاده نمی‌کنند، ساختار تدارکات عمومی اغلب فرومی‌ریزد، به‌طوری‌که این وضعیت هم در کشورهای فقیر و هم در کشورهای ثروتمند وضعیتی آشناست.

مشکلات مشابه حاصل از نابرابری در کشورهای درحال توسعه می‌تواند برای سازمان‌های اجتماعی غیردولتی محلی که اغلب غیررسمی هستند، آسیب‌زا باشد. ارتباط بین نابرابری و کنش جمعی عرصه‌ای درحال تحقیق در علم اقتصاد است. برای بررسی مختصر ادبیات تئوریک و تجربی در این باره می‌توان به بالاند^۱ و پلاتتو^۲ (۲۰۰۶) رجوع کرد. اجازه دهید در اینجا

اشاره شده است: هنگامی که توزیع ثروت نسبتاً مساوات‌گرایانه است، مانند بخش اعظمی از آسیای شرقی (به‌ویژه از طریق اصلاحات ارضی و گسترش وسیع آموزش و خدمات اساسی سلامت)، به‌کارگرفتن حمایت اکثر گروه‌های اجتماعی (و منزوی کردن احزاب سیاسی افراطی جنبش کارگری) در کوتاه‌مدت ساختن تلفات بحران‌های اقتصاد کلان و هماهنگ‌سازی در تثبیت و پیشرفت و رشد نهادها و سیاست‌ها تاحدی ساده‌تر است. رودریک برای این فرضیه‌اش که هزینه‌های اقتصادی شوک‌های خارجی به‌وسیله تعارض‌های توزیعی رهاشده تشدید و منجر به کاهش بهره‌وری استفاده از منابع در یک جامعه می‌شوند به داده‌های قیاس بین کشوری استناد می‌کند.

پایین‌تر از سطح جمعی یا کلان، نهادهای مستقل محلی زیادی (یا ساختارهای دولتی محلی منتخب که مسئول تحویل کالاهای عمومی محلی هستند مانند جاده، توسعه خدمات، سلامت عمومی و بهسازی، یا سازمان‌های اجتماعی روستایی که مسئول مدیریت منابع زیست‌محیطی محلی هستند و یا انجمن‌های محله‌ای شهری که مسئول رصد جرم‌وجنایت یا ترویج فعالیت‌های فرهنگی اجتماعی هستند) وجود دارند که ممکن است به‌واسطه تعارض‌های توزیعی دچار شکست‌های نهادی شوند. در مناطقی که نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی بالا است، مشکل تسلط الیت‌های محلی بر ساختارهای

1. Baland
2. Platteau



و دافلو^۲ (۲۰۰۳) در مورد رگرسیون قیاس بین کشوری در رابطه با نابرابری و رشد نشان دادند، آسیب خواهد دید. یکی از امکان‌ها در داده‌های مقطعی استفاده از تراکم جمعیت در برخی از دوره‌های متأخر تاریخی به‌عنوان ابزاری برای پیش‌بینی نابرابری بالا است. همان‌طور که قابل مشاهده است، در رگرسیون‌های مبتنی بر قیاس بین کشوری که باردهان (۲۰۰۵) گزارش کرد، حقوق سیاسی ضعیف در یک بازه تاریخی از سال ۱۵۰۰ میلادی با تراکم بالای جمعیت رابطه دارد، به‌طوری‌که احتمالاً حقوق سیاسی ضعیف حاکی از آن است که در مناطق دارای فراوانی نیروی کار نسبت به زمین و سایر منابع، کارگران و روستاییان قدرت سیاسی ضعیفی دارند، و برابری قدرت سیاسی به‌سختی برقرار می‌شود. اما نابرابری سیاسی و نابرابری اقتصادی ممکن است وابستگی نزدیکی باهم نداشته باشند. البته در صورت ثبات سایر شرایط، همان‌طور که انگرمن و سوکولوف (۲۰۰۲) در مقایسه امریکای شمالی با بخش‌های گرمسیری امریکای لاتین استدلال کرده‌اند، محتمل است در مناطقی که کمبایی نیروی کار وجود دارد، نیروی کار ارزش بیشتری داشته و لذا نابرابری کمتری نیز موجود باشد. اما نمونه‌های دیگر اغلب کاملاً متفاوت هستند. فراوانی زمین و کمبایی نیروی کار خلاف آنچه در امریکای شمالی به دلایل مختلف تاریخی اتفاق افتاد کمکی به افریقایی‌ها نکرد. همچنین با این منطق در قیاس با امریکای لاتین و افریقا،

به‌طورکلی اشاره کنیم، تا زمانی که اثر نابرابری عموماً مبهم است، وضعیت‌های متعددی وجود دارد که در آن‌ها ممکن است سودهای خالص هماهنگی برای هر فرد به‌گونه‌ای شکل یافته باشند که در شرایطی با نابرابری معین، برخی افراد در هزینه‌های کنش جمعی مشارکت نداشته باشند و نتیجه حاصله در قیاس با وضعیتی با نابرابری بزرگ‌تر، ناکارآمدتر باشد. بعلاوه همان‌طور که در بالا ذکر کردیم، نابرابری می‌تواند منجر به جدال‌های چانه‌زنی حاصل از توزیع سودهای کنش جمعی شود. ضمن آنکه هزینه‌های مذاکرات و اجاریات برای برخی ترتیبات مشارکتی ممکن است با نابرابری افزایش پیدا کند. در چنین وضعیت‌هایی فرصت‌ها و ساختارهای نهادی جمعی برای حل مسئله مشارکتی ممکن است توسط جوامعی که به‌شدت میان حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی تمایز قائل‌اند، نادیده گرفته شوند.

در این بخش من فرآیندهای مختلفی را برشمردم که از طریق آن‌ها نابرابری اولیه در کشورهای فقیر می‌تواند منجر به ماندگاری نهادهای ناکارآمد شود. این فرضیه که نابرابری شدید با احتمال بالایی باعث شکل‌گیری نهادهای بد و سپس به‌نوبه خود منجر به درآمد پایین می‌شود، می‌توانست آزمون شود اما این کار در عمل بسیار غامض است. بعلاوه نابرابری در سطح کلان به‌شدت درون‌زاست، و هرگونه آزمونی در این زمینه به‌وسیله همان مشکلاتی که بانرجی^۱

1. Banerjee
2. Duflo



سیاسی الیت‌ها اغلب به غلبه بر موانع توسعه نهادی کمک می‌کند. برای مثال در کاستاریکا، الیت‌های شهرهای مختلف برای بدست آوردن حمایت‌های مردمی به رقابت با یکدیگر تحریک شدند که این کار را به وسیله ارائه حقوق مالکیت خصوصی به خرده‌پاها انجام می‌دادند. از طرف دیگر در السالوادور و گواتمالا الیت‌های ملی در مخالفت با چنین تغییر نهادی متحد ماندند، و به جای آن به سمت سلب مالکیت کردن از زمین‌های بزرگ و نظامی کردن جوامع کشاورزی رفتند. اقتصاد نهادی با بیش‌تر شدن چنین مطالعات تاریخی-مقایسه‌ای غنی‌تر خواهد بود. در یک تحلیل آماری‌تر از داده‌های ۸۹ روستا در بنگال غربی معاصر، باردهان و موخارجی (۲۰۰۶) متوجه شدند که رقابت‌های سیاسی در به‌وجود آوردن اصلاحات ارضی و برنامه‌های حامی فقرا مؤثرتر از بازتوزیع ایدئولوژی حزب حاکم در دولت‌های محلی است. در عین حال رقابت سیاسی بعضاً می‌تواند به پوپولیسم رقابتی منجر شود. در اینجا معمای ذاتی نهادهای حکمرانی پیش می‌آید. از یک سو به نهادهای تضمین‌کننده معتبر به منظور مصونیت سیستم از فشارهای پوپولیستی طرفداران متعصب و گروه‌های ذی‌نفع خاص یا سیاست‌های جناحی نیاز است. [چنانچه] به‌طور خاص پروژه‌های سرمایه‌گذاری بلندمدت یا تصمیمات مربوط به سیاست‌های اقتصادی که در دوره‌ای طولانی مدت منتج به نتیجه می‌شوند، بدون چنین تضمین‌هایی شروع نخواهند شد. حتی خارج از عرصه اقتصاد، حاکمیت قانون نیازمند نظامی است تا درجه‌ای از

آسیا (جایی که تراکم جمعیت بالاتری دارد) باید اقتصاد نابرابرتری داشته باشد، نه برابرتر، در صورتی که واقعیت نشان‌دهنده نابرابری کمتر است. این پدیده ممکن است مربوط به رسومات نحوه ارث‌بری باشد. چین و هند برخلاف اروپای غربی، امریکای شمالی و امریکای لاتین، به‌طور تاریخی [رسمی تحت عنوان] حق ارشدیت (اولویت نخستین فرزند در ارث‌بری) ندارند، در عین حال [رسمی مبنی بر] تفکیک و تقسیم برابر زمین (میان پسرها) دارند، بنابراین یک گرایش درونی در آسیا به سمت برابری وجود دارد. بعلاوه عوامل دیگر هم دخیل هستند. متغیر تاریخی تراکم جمعیت احتمالاً یک ابزار ضعیف برای نابرابری اقتصادی است.

بخش پنجم

از دیگر عواملی که به موارد فوق بازمی‌گردد، ماهیت رقابت سیاسی و قالب‌های وابسته به مسیر و بسترهای خاص ائتلاف‌های سیاسی است. نوجنت و رابینسون (۲۰۰۵) مثال جالبی از این موضوع را در قالب تحلیلی مقایسه‌ای با رویکرد تاریخی-نهادی ارائه داده‌اند. آن‌ها با ثابت نگه داشتن هر دو پیش‌زمینه «استعماری» و «فناوری محصول» در مثالشان، دو مستعمره سابق اسپانیا را (از یک سو کاستاریکا و کلمبیا و از سوی دیگر السالوادور و گواتمالا) که هر دو محصول اصلی مشابهی (قهوه) تولید می‌کنند، از حیث مسیرهای متفاوت نهادها (به‌ویژه در مورد حفاظت از حقوق صاحبان مالکیت‌های کوچک) و رشد [اقتصادی] قیاس می‌کنند. فروپاشی



شده است، سازوکارهای پاسخگویی در سطح جامعه محلی بسیار مهم هستند.

معمای تضمین [یا مصونیت] درمقابل پاسخگویی تا حدی در سطح محلی به بهترین شکل حل شده است. اگر تضمین برای پروژه‌های بلندمدت ضروری باشد، شاید ترغیب مردم محلی به چشم‌پوشی از منافع کوتاه‌مدت به خاطر پروژه‌های محلی که باید در بلند منافعشان را تأمین کنند، ساده‌تر باشد (مانند جاده‌های روستایی، مدارس، سلامت و بهسازی، پروژه‌های آب آشامیدنی). در این حالت شفافیت بیشتری در سودها وجود دارد، احتمالاً اعتماد و نظارت همسان در میان گروه‌های کوچک مردم به صورت چهره به چهره بیشتر است، و کنش جمعی می‌تواند راحت‌تر در مقابل فشارهای پوپولیستی مقاومت کند. در مقابل، افراد و گروه‌ها ممکن است در رشد قطره‌ای برآمده از پروژه‌های بزرگ مقیاس ناشی از مدیریت مرکزی ابهام بیشتری داشته باشند و ممکن است یارانه‌های جاری و سودهای کوتاه‌مدت را ترجیح دهند. اگر فرآیند دموکراتیک محلی کار کند، پاسخگویی در سطح محلی نیز مستقیم‌تر است. تحریم‌های انتخاباتی در سطح محلی مؤثرتر از سطح مرکزی است که در آن مسئولیت‌پذیری به دلیل چندبعدی بودن مسائل انتخاباتی کم‌رنگ می‌شود. بعلاوه در مورد مسائلی که سهم محلی بیشتری دارند، مراقبت‌های محلی بیشتر وجود دارد.

تمرکززدایی حکمرانی به مفهوم واگذاری قدرت به حاکمیت‌های محلی در بسیاری از کشورها رایج است. ادبیات قابل توجهی له و علیه

تضمین را نشان دهد، به این معنا که کارمندان دولت، قضات و پلیس مرهون سیاستمداران حاکم نباشند. در ادبیات اقتصاد کلان معمول است که بر بستر استقلال بانک مرکزی تأکید می‌شود، اما مشکل وسیع‌تر است. (باید اضافه کرد که جایگزین‌های مشهوری برای استقلال الزامی بانک‌های مرکزی وجود دارد، به عنوان مثال بانک‌های مرکزی نه‌چندان مستقل در ژاپن بعد از جنگ، چین و هند در زمینه پیشنهاد کنترل تورم).

از سوی دیگر مصون‌سازی بسیار زیاد اغلب به معنای پاسخگویی بسیار کم است. این امر منجر به حکمرانی مستبدانه و آمرانه‌ای می‌شود که به سوی سوءاستفاده و اتلاف [منابع] سوق می‌یابد. حتی زمانی که حاکمیت خیرخواه است، پروژه‌های توسعه‌ای بزرگ مقیاس که توسط یک الیت تجددخواه و مصون‌شده [به صورت سلسله‌مراتب دستوری] از بالا تمهید می‌شوند، اغلب به لحاظ تکنولوژی و مسائل مربوط به محیط‌زیست نامناسب، نسبت به نیازها و علایق جامعه محلی بسیار متفاوت یا غیر حساس و نیز در جاری کردن اطلاعات، ابتکارات و نبوغ محلی ناموفق هستند. این پروژه‌ها غالباً اقشار فقیر مردم را به عنوان هدف فرآیند توسعه تلقی می‌کنند، ولی در نهایت به عنوان مجاری سخاوت و بخشش به واسطه‌ها و پیمانکاران و حامیان سیاسی‌شان خدمت می‌کنند و نیز زندگی انگلی را به طور گسترده در دولت میان ذینفعان تشویق می‌کنند. در کشورهای در حال توسعه که در آن‌ها بسیاری از اقتصاد در بخش گسترده غیررسمی قرار دارد و در روستاهای دورافتاده و شهرهای کوچک پراکنده



مطالعه اقتصاد نهادی پیش روی ما باز می‌گذارد. مسئله اول معیوب بودن روش ابزاری کردن نهادهای جدید به وسیله ارجاع به برخی واقعیت‌های تاریخی است که به طور گسترده‌ای اتخاذ شده است، این روش به دلیل تغییر نهادها در طول زمان روش معیوبی است. یک ابزار برای نهادهای اولیه لزوماً ابزار درستی برای نهادهای جاری نیست. همان‌طور که پرزورسکی^۱ (۲۰۰۴) در مورد استفاده آسم‌اوغلو، جانسون و رایبسون (۲۰۰۱) از «مرگ‌ومیر مهاجران استعماری» به عنوان یک ابزار برای نهادهای حقوق مالکیت امروزی بیان کرده است، اگر نهادهای خوب با احتمال بیش‌تری در کشورهای ثروتمندتر باقی می‌مانند، پس امروزه کیفیت نهادی هنوز با توجه به درآمد درون‌زاست.

مسئله دوم، ما به مدل‌های نظری بیش‌تری نیاز داریم که بتوانند به‌طور هم‌زمان صورت واقع‌بینانه ماندگاری نهادی را با امکان تغییر نهادی تحت شرایط مختلف با توجه به درک هزینه‌ها و فایده‌های مقاومت در برابر تغییر در بخشی از الیت‌های مسئول (در پاسخ به تغییرات فناوری، سازماندهی سیاسی و محیط‌زیست بین‌المللی) پیش ببرند. گسترش انقلاب سبز در هند شرقی یکی از این موارد است. در ابتدا، زمانی که فناوری جدید در دسترس قرار گرفت، بسیاری از اقتصاددانان به پیوند الیگارشویی میان مالکان زمین و وام‌دهندگان به عنوان یک مانع نهادی اساسی دیرپا اشاره کردند. اما در طول زمان در برخی بخش‌ها این پیوند ضعیف شد به‌طوری‌که نرخ

تمرکززدایی وجود دارد، که برخی از آن‌ها را باردهان (۲۰۰۲) بررسی کرده است. به‌ویژه، اغلب به مشکل تسخیر [یا تسلط] محلی به واسطه تبانی گروه‌های الیت محلی یا منافع حزبی اشاره شده است. اینکه تا چه اندازه این مشکل حاد است، دوباره، به سطوح اولیه نابرابری (هم اقتصادی و هم اجتماعی)، میزان یک‌سویه بودن ذات رقابت سیاسی در سطح محلی و به بستر خاص و قالب‌های وابسته به مسیر ائتلاف‌های سیاسی وابسته است.

این مقاله را با نشان دادن اینکه چگونه ادبیات جدید اقتصاد نهادی توسعه، ادبیات نهادی اقتصاد خرد را در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ نادیده گرفته و چگونه با غفلت از سایر نهادهای مهم در فرآیند توسعه به‌ویژه غفلت از نهادهای مشارکتی و هماهنگ‌کننده، شیفته تأثیر کلان نهادهای تضمین‌کننده حقوق مالکیت شده است، آغاز کردیم. سپس نشان دادیم که مشکل اصلی ماندگاری نهادهای ناکارآمد بیش از آنکه مربوط به مشکل تضمین سیاسی حاکمان مبنی بر فقدان توانایی در ملزم کردن خودشان به عدم مصادره خواسته‌ها باشد، مربوط به تعارض‌های توزیعی است.

اجازه دهید [مقاله را] با توضیحی پیرامون یک دلالت از مسئله اصلی ماندگاری نهادی برای کارهای آینده در اقتصاد نهادی به پایان ببریم. ماندگاری چیزی در تاریخ به‌وضوح استفاده از راهبرد شناخت تجربی را ساده‌تر می‌کند، و این چنین نیز شده است. اما این امر دو مسئله را در

1. Przeworski

است که چرا انقلاب سبز تاکنون در افریقا به‌کندی پیش رفته است؟ به‌طورکلی استمرار و تغییر در زیست‌نهادی، فرآیند دیالکتیک پیچیده‌ای است که لازم است تا تحلیل مطلوب‌تری از آن داشته‌باشیم.

بازگشت سرمایه در فناوری جدید با بسته‌برنامه عمومی و خصوصی در رابطه با زیرساخت آبیاری، اعتبار، اطلاعات، اصلاحات ارضی و آموزش‌های اجتماعی بهبود پیدا کرد. پرسش از ماندگاری و تغییر نهادی متناسب با این پرسش